



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۴ ذی الحجه ۱۴۳۳

جلسه: ۲۰

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - نظریه تنزیل

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در نظریه سوم از دیدگاه دوم از مسلک دوم است، عرض کردیم در مسلک دوم یعنی مسلک وضع دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاه اول این بود که با آنکه وضع یک امر اعتباری است ولی در عین حال موجد یک امر واقعی است که سه نظریه در این دیدگاه مورد نقد و بررسی قرار گرفت، اما دیدگاه دوم این بود که وضع یک امر اعتباری است و امر آن به ید معتبر است، حال در تبیین این حقیقت اعتباری اختلاف وجود دارد، گفتیم مرحوم آقای آخوند حقیقت وضع را اختصاص می‌داند که این نظریه مورد اشکال واقع شد، نظریه دوم، نظریه تعهد بود که این نظریه از جانب محقق رشتی، محقق حائری و مرحوم آقای خوبی بیان شد که این نظریه هم مورد بررسی قرار گرفت.

نظریه سوم: تنزیل

اساس این نظریه مربوط به منطقیین است^۱ ولی بعضی از بزرگان علم اصول آن را بسط و شرح داده و مطالبی را به آن افزوده‌اند. در مورد این نظریه دو تعبیر مختلف به کار رفته و به واسطه این دو تعبیر گاهی عناوین و موضوعی که برای این نظریه ذکر می‌کنند مختلف می‌شود، گاهی تعبیر به اعتبار اتحاد بین لفظ و معنی می‌شود و گاهی می‌گویند لفظ نازل منزله معنی قرار داده می‌شود.

حال باید دید اساس و حقیقت این نظریه چیست؟

مقدمتاً لازم است یادآوری شود که هوهویت یعنی این همانی بین دو چیز تارة حقیقی و واقعی و اخری اعتباری است، شما وقتی در قضیه حملیه چیزی را بر چیز دیگر حمل می‌کنید و مثلاً می‌گویید زید عالم است معنایش این است که زید همان عالم است و محمول یعنی عالم، همان موضوع است و اصلاً هدف در قضیه حملیه این همانی بین موضوع و محمول است، حال گاهی این ممکن است مطابق با واقع شود که قضیه صادق می‌باشد و گاهی مطابق با واقع نیست که قضیه کاذب می‌باشد، اگر گفتید زید قائم است و در واقع هم زید قائم باشد این قضیه صادق است و اگر در واقع قائم نباشد این یک قضیه کاذب است. پس هوهویت و این همانی بین دو چیز تارة واقعی است یعنی حقیقتاً بین آن دو شیء مغایرت وجود ندارد مثلاً زید و قائم در عالم خارج دو موجود جدا از هم نیستند بلکه یک چیزند و گاهی هوهویت اعتباری است به این

۱. شرح اشارات، ج ۱، ص ۲۱.

معنی که بین دو چیز که حقیقتاً با هم متغایرنند اعتبار وحدت و هوهویت می‌شود، اگر شما مثلاً می‌گویید زید شیر است با عنایت و علاقه‌ای که بین این دو وجود دارد این دو را که حقیقتاً متغایرنند و اثبیت واقعی دارند اعتباراً یکی فرض می‌کنید، در اینجا معتبر بین دو چیز که حقیقتاً متغایرنند اعتبار اتحاد می‌کند و یک اتحاد اعتباری بین آن دو ایجاد می‌کند. قائلین نظریه تنزیل معتقدند بین لفظ و معنی هوهویت اعتباری برقرار است یعنی معتبر اتحاد بین لفظ و معنی را اعتبار کرده و به عبارت دیگر لفظ را نازل منزله معنی قرار داده است در حالی که لفظ و معنی حقیقتاً دو چیزند، چون لفظ از یک مقوله و معنی از مقوله دیگری است، لفظ همان اصوات خارج شده از دهان متکلم یا اصطکاک بین دو چیز است اما معنی یک حقیقت و واقعیتی غیر از لفظ است که می‌تواند وجود خارجی یا وجود ذهنی داشته باشد. به هر حال لفظ و معنی دو مقوله متفاوتند و بین این دو تغایر است و واضح بین این دو اتحاد برقرار می‌کند یا به عبارت دیگر اعتبار اتحاد می‌کند و وجود لفظ را در عالم اعتبار همان وجود معنی قرار می‌دهد و لفظ را نازل منزله معنی قرار می‌دهد مثل سایر تنزیلات عرفی یا تنزیلات شرعی، مثلاً در تنزیلات شرعی گفته می‌شود فقاع خمر است «الفقاع خمر استصغره الناس» که این یک تنزیل شرعی است یعنی شارع فقاع را نازل منزله خمر قرار داده و آن را به عنوان خمر اعتبار کرده است یا مثلاً به تعبیر بعضی از اصولیین، اماره نازل منزله قطع و واقع است و همان اثری که بر واقع مترتب است بر اماره هم مترتب می‌شود یعنی همان گونه که اگر خود شخص از امام معصوم (ع) می‌شنید فلان عمل واجب است به آن عمل می‌کرد وقتی هم مثلاً از زراره می‌شنود که امام (ع) فرموده فلان عمل واجب است باید به آن ترتیب اثر بدهد و بر طبق آن عمل کند. مانند این تنزیل در مورد وضع هم اتفاق می‌افتد پس حقیقت وضع بر طبق نظریه تنزیل عبارت است از ایجاد یک اتحاد اعتباری بین لفظ و معنی یا به تعبیر دیگر اعتبار اتحاد بین لفظ و معنی و به عبارت سوم تنزیل لفظ به منزله معنی یعنی وجود لفظ را نازل منزله وجود معنی قرار دادن.

ادله نظریه تنزیل:

بر این نظریه در کلمات اصولیین چندین دلیل یا مؤید یا شاهد اقامه شده است.

دلیل اول:

در مقام مفاهمه آنچه متکلم به مخاطب القاء می‌کند کانه خود معناست در حالی که آنچه توسط متکلم ایجاد می‌شود لفظ است. متکلم لفظ را ایجاد می‌کند ولی در ذهن مخاطب معنی متصور می‌شود. حال اگر بین لفظ و معنی اتحاد و هوهویت نبود و لفظ نمی‌توانست نازل منزله معنی قرار گیرد وجهی نداشت که متکلم به عنوان القاء کننده معانی محسوب شود پس اینکه می‌بینیم متکلم با آن که الفاظ را القاء می‌کند ولی در حقیقت القاء کننده معناست نشان دهنده آن است که لفظ نازل منزله معنی شده و بین لفظ و معنی اتحاد و هوهویت ایجاد شده است، چون اگر بین لفظ و معنی اتحاد نبود و لفظ نازل منزله معنی نبود متکلم به عنوان القاء کننده معانی شناخته نمی‌شد.

دلیل دوم:

در این دلیل از تقسیم وجود به چهار قسم وجود حقیقی، ذهنی، لفظی و کتبی استفاده شده که خود وجود لفظی به عنوان قسمی از اقسام وجود بهترین دلیل بر اتحاد اعتباری بین لفظ و معنی است، حال باید دید چه ربطی است بین اینکه گفته شود وجود چهار قسم است و یکی از اقسام وجود هم وجود لفظی است و بین اینکه ادعا شود بین لفظ و معنی اعتبار اتحاد شده و لفظ نازل منزله معنی قرار داده شده است؟ در این تقسیم آنچه مَقَسَم قرار داده شده وجود است و منظور از وجود، وجود معانی و حقایق است که بر چهار قسم است، پس منظور این است که معانی و حقایق اعم از وجود واجب و وجود ممکن بر چهار قسم اند، همه وجودات یک وجود حقیقی یعنی وجود خارجی دارند که منشأ اثر است و یک وجود ذهنی که همان تصور حقایق در ذهن انسان است و یک وجود لفظی هم دارند و آن زمانی است که متکلم به آن حقیقت تلفظ می‌کند مثلاً می‌گوید: ماء، سماء، شجر و... و یک وجود کتبی هم دارند که وقتی الفاظ بر صفحه کاغذ نوشته می‌شوند وجود کتبی پیدا می‌کند مثلاً وقتی روی تخته سیاه نوشته می‌شود ماء، وجود کتبی ماء می‌باشد. مَقَسَم بین این وجودات اربعه وجود المعانی است یعنی ماء دارای چهار تا وجود است و هم چنین الله به عنوان واجب الوجود دارای چهار نوع وجود است و همه امور این عالم چهار نحوه وجود دارند، پس مَقَسَم وجود المعانی است و این وجود المعانی در ضمن همه اقسام محقق است که تارةً خارجی، تارةً ذهنی، تارةً کتبی و تارةً لفظی است. خود اینکه وجود لفظی از اقسام وجود حقایق و معانی محسوب شده نشان دهنده اتحاد اعتباری بین لفظ و معناست، اگر بین لفظ و معنی اتحاد اعتباری نبود و لفظ نازل منزله معنی نبود معنا نداشت وجود لفظی از اقسام وجود حقایق و معانی محسوب شود. پس تقسیم وجود به اقسام اربعه که یکی از آن اقسام وجود لفظی است دلیل بر اعتبار اتحاد بین لفظ و معنی است.

دلیل سوم:

دلیل سوم بر اتحاد الفاظ و معانی، سرایت حُسن و قبح معانی به الفاظ است. در اینکه برخی معانی حَسَن و برخی دیگر قبیح‌اند تردیدی نیست، بعضی از حقایق این عالم قبیح و برخی دیگر حَسَن‌اند ولی حَسَن و قبح معانی به الفاظ هم سرایت می‌کند یعنی مثلاً یک معنی و حقیقت زیبا، لفظ آن را هم زیبا می‌کند مثلاً حقیقت علی(ع) باعث می‌شود لفظ علی هم حُسن پیدا کند و الا خود لفظ علی خصوصیتی ندارد اما چون حُسن معنای آن به لفظ سرایت کرده این لفظ هم حُسن پیدا کرده است و همین طور است معنای قبیح مثلاً قبیح حقیقت یزید باعث می‌شود که قبیح آن به لفظ یزید هم سرایت کند و انسان از شنیدن این لفظ متنفر شود. پس نفس سرایت قبح و حَسَن از معانی به الفاظ دلیل بر اتحاد اعتباری بین لفظ و معناست و اگر لفظ و معنی اتحاد نداشتند دلیلی نداشت که حَسَن و قبح از معانی به الفاظ سرایت کند.

دلیل چهارم:

اینکه بین وضع و استعمال فرقی نیست و به عبارت دیگر وضع مقدمه استعمال است و در استعمال هر چه اتفاق بیفتد در وضع هم همان اتفاق می‌افتد پس نتیجه می‌گیریم که وضع هم خصوصیت استعمال را دارد. حال باید دید استعمال چه خصوصیتی دارد که ما می‌خواهیم بگوییم این خصوصیت در وضع هم وجود دارد، مستدل ادعا می‌کند در استعمال همه

اهتمام مستعمل بر آن است که با ایجاد لفظ معنای آن را به مخاطب القاء کند، الآن که ما الفاظ را استعمال می‌کنیم هدف از استعمال این الفاظ این است که معانی آنها به مخاطب القاء شود. پس هدف مستعمل از استعمال الفاظ تفهیم و القاء معنی به مخاطب است لذا لفظ جانشین و نازل منزله معنی شده است، وقتی لفظ برای تفهیم المعنی استعمال می‌شود و لفظ به خدمت گرفته می‌شود تا معنای آن به ذهن مخاطب القاء شود به این معنی است که لفظ نازل منزله معنی قرار داده شده است، حال اگر در استعمال مطلب این چنین است در وضع هم مطلب از همین قرار است یعنی وضع هم در واقع ایجاد اتحاد اعتباری و تنزیل المعنی منزله اللفظ است؛ چون بین وضع و استعمال فرقی نیست، وقتی گفته می‌شود وضع مقدمه استعمال است و وضع برای این صورت گرفته که استعمال انجام شود در این صورت حقیقت استعمال همان حقیقت وضع است، در استعمال لفظ نازل منزله معنی می‌شود پس در وضع هم لفظ نازل منزله معنی می‌شود.

بررسی نظریه تنزیل:

قبل از اینکه به بررسی ادله و شواهد و مؤیدات این نظریه بپردازیم باید دید آیا این نظریه ثبوتاً امکان دارد یا نه؟ اگر به خاطر داشته باشید در مورد نظریه اختصاص عرض کردیم این نظریه مشکل ثبوتی ندارد یعنی این نظریه معقول است و ثبوتاً ممکن است ولی دردی را دوا نمی‌کند چون مبهم‌گویی و کلی‌گویی و احاله به مجهول کرده است، در نظریه تعهد هم طبق بعضی از فروض مشکل ثبوتی وجود داشت، گفتیم دو تعبیر از نظریه تعهد وجود دارد؛ یکی تعبیر محقق حائری و دیگری تعبیر مرحوم آقای خویی که هر دو معتقد به نظریه تعهد و التزامند اما تعبیرات آنها از حیث متعلق تعهد با هم فرق داشت که محقق حائری متعلق تعهد را اراده تفهیم المعنی می‌دانست ولی مرحوم آقای خویی متعلق تعهد را چیزی غیر از این می‌دانست. ما آنجا عرض کردیم بعضی از احتمالات با مشکل عدم معقولیت و عدم امکان مواجه بود و ثبوتاً امکان نداشت مخصوصاً طبق تعبیر محقق حائری که تعهد را اراده تفهیم المعنی قرار داد. در ما نحن فیه هم صرف نظر از اشکالاتی که به ادله چهارگانه فوق وارد است باید دید آیا اساساً نظریه تنزیل معقول است یا نه چون اگر ثابت شود که این نظریه امکان ثبوتی ندارد ادله و شواهدی که ارائه شد لغو خواهد بود چون اقامه دلیل و شاهد متفرع بر امکان ثبوتی این نظریه است لذا در قدم اول باید ببینیم این نظریه امکان ثبوتی دارد یا نه که انشاء الله در جلسه آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»